

به قلم جان مک آرتور
ترجمه از فریدون موخوف

پدرها. خدا

از کتاب خدا، رویارویی با عظمت او

«هلن کلر» یکی از زنان بزرگ تاریخ است. والیدین او بر اساس توصیه دکتر «آلکساندر گراهام بل» از انیستیتوی نابینایان «پرکینز» در بوستون آمریکا درخواست کردند که برای ایشان معلمی بفرستند. دختر جوان نوزده ساله‌ای به نام «آن سولیوان» که خود از بچگی یتیم بود، به جهت تعلیم هلن شش ساله فرستاده شد. و این شروع دوستی عمیقی بود که بین آن دو تا آخر عمرشان فرا رفت.

«آن» با استفاده الفبای برجسته کلماتی چون «عروسک» و «سگ» را به انگشتان هلن «هجی نمود». دو سال بعد هلن به راحتی متون «بریل» را می‌خواند. در ده سالگی هلن با گذاشتن انگشتان خود بر خرخره معلم و احساس ارتعاش آن، با اصوات مختلف آشنا شد. بعدها به کالج «ردکلیف» رفت و در آنجا بود که «آن» دروس کالج را در دستهای هلن قرار داد. بعد از فارغ‌التحصیلی، آنهم با نمراتی بسیار بالا، هلن زندگی خود را وقف خدمت به نابینایان و ناشنوایان نمود. در رابطه با همین خدمت کتابها و مقالات زیادی نوشت و به جهت سخنرانی به نقاط مختلف سفر کرد. از آنجا که سخنرانی‌های هلن برای برخی مفهوم نبود، «آن» اغلب آنها را ترجمه می‌نمود. دوستی و رفاقت نزدیک به پنجاه سال آنها با مرگ «آن» در سال ۱۹۳۶ به پایان رسید. هلن در رابطه با یار زندگی خود چنین می‌نویسد:

معلم من چنان به من نزدیک است که به هیچ عنوان خود را جدا از او احساس نمی‌کنم... احساس می‌کنم که وجود او از وجود من، جدا نشدنی است و من به دنبال او، پا در اثر قدمهای وی می‌گذارم. بهترین من متعلق به اوست. در من هیچ استعداد، و یا آرزو، و یا شادی‌ای نیست که توسط لمس با محبت او بیدار نشده باشد. (از کتاب زندگی من)

بدون تردید هلن، «آن» را بهتر از هر کس دیگری می‌شناخته است. در محدوده روحانی، مسیح، خدا را بهتر از هر کس دیگر می‌شناسد؛ بهتر از تمامی متألّهین که در طول تاریخ در مورد خدا مطالب نوشته‌اند. حتی بهتر از انبیا و رسولان هم که در این مورد از مکاشفه الهی برخوردار شدند.

مسیح از آنجا خدا را به خوبی می‌شناسد، چرا که از ازل با او بوده است. یوحنا رسول این مطلب را چنین بیان می‌کند: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.» (یوحنا ۱: ۱). مسیح با خدا روبرو مصاحبت داشت. مسیح بهتر از هر کس دیگر خدا را می‌شناسد. از این رو هم منطق حکم می‌کند که اگر به دنبال شناخت خدا هستیم، باید به آنچه که مسیح در رابطه با او می‌گوید، گوش فرا دهیم. او با اطلاق عنوانی چون «پدر قدوس» (یوحنا ۱۷: ۱۱) و «پدر عادل» (صالح) (یوحنا ۱۷: ۲۵) از قدوسیت خدا صحبت کرد. مسیح از عدالت خدا صحبت کرد، زمانی که تمثیل کشاورزان ظالم را بیان نمود؛ که چطور برای بالا کشیدن میراث فرزند صاحب باغ، او را به قتل می‌رسانند (متی ۲۵: ۳۳ - ۴۶). او از قدرت خدا صحبت کرد و فرمود: «همه چیز نزد خدا ممکن است.» (مرقس ۱۰: ۲۷). او از حاکمیت خدا صحبت کرده و گفت: «ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود.» (متی ۶: ۱۰). او از آگاهی خدا بر همه چیز سخن می‌گفت، زمانی که خدا را «پدر نهان بین» (متی ۶: ۴) می‌خواند. او سخن از نیکویی و محبت خدا داشت و او را به مثابه پدری فیاض تصویر می‌کرد که همه احتیاجات فرزندان خود را فراهم می‌کند. (متی ۷: ۹ - ۱۱).

همه این حقایق حقیقتاً عالی هستند، ولی موضوعی هست که بالاتر از همه اینها قرار دارد. مسیح بیشتر از هر مفهوم دیگر از خدا، او را به عنوان پدر خود می‌شناخت.

رابطه پدر با پسر

مسیح در مورد پدری خدا، چه موقع تعلیم داد؟ به آنچه که گفته است، گوش کنید:

پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبب را می‌شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می‌ساخت. زیرا که پدر پسر را دوست می‌دارد و هرآنچه خود می‌کند، بدو می‌نماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب نمایید. زیرا همچنان که پدر مردگان را برمی‌خیزاند و زنده می‌کند، همچنین پسر نیز هر که را می‌خواهد زنده می‌کند. زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی‌کند، بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است. تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می‌دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او رافرسداد، احترام نکرده است. آمین آمین، به شما می‌گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.

آمین آمین به شما می‌گویم که ساعتی می‌آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر
خدا را می‌شنوند و هر که بشنود، زنده گردد.

(یوحنا ۵: ۱۷، ۱۹ - ۲۵)

مسیح چرا در رابطه با خدا و خود، چنین مطلبی را بیان کرد؟ درست پیش از بیان این مطلب فردی را که ۳۸ سال علیل بود، شفا داده بود. ولی از آنجا که او را در روز سبت، همان روز استراحت، شفا داد، رهبران مذهبی او را به کار کردن متهم ساختند جواب مسیح در مقابل این نقطه نظر کوتاه‌بینانه، صلاحیت او را به جهت دادن شفا در روز سبت نمایان می‌سازد. و هسته مرکزی جواب او بر پدری خدا استوار است. بیایید این مطلب را از هم بشکافیم و آنچه را که مسیح می‌فرمود، دقیقاً ببینیم.

پدر با پسر خود یکی است

عیسی با گفتن «پدر من تاکنون کار می‌کند و من نیز کار می‌کنم.» (آیه ۱۶) در واقع به این مطلب صحه می‌گذاشت: «من با پدر یکی هستم. او در روز سبت کار می‌کند، من هم در روز سبت کار می‌کنم. ما با هم مساوی هستیم.» «لئون موریس» این مطلب را چنین توضیح می‌دهد:

در اینجا دفاع عیسی بر رابطه بسیار نزدیک او با پدر اتکا دارد.. عبارت «پدر من» که از دهان او بیرون می‌آید، ارزش توجه دارد. این طریقی نیست که یهودیان به شکل معمول از خدا چنین سخن گویند. معمولاً یهودیان عبارت «پدر ما» را به کار می‌گیرند و اگر هم عبارت «پدر من» از دهانشان بیرون آید، آن را با دیگر عباراتی چون «در آسمانی» و غیره همراه می‌کنند که تا رابطه را از آن حد صمیمی خود خارج سازند. عیسی نه در اینجا و نه در جایی دیگر ابداً چنین نکرد. او عادتاً خدا را در رابطه‌ای بسیار نزدیک و صمیمی به خود می‌دید. (از کتاب انجیل به روایت لوقا)

آنها که از عیسی انتقاد می‌کردند، به وضوح کینه مطلب او را می‌فهمیدند. از این جهت هم بود که «بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبت را می‌شکست، بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می‌ساخت.» (آیه ۱۷).

عیسی که از همه چیز آگاه بود، از افکار آنها مبنی بر کشتن او آگاه شد ولی کماکان ادامه داد و بر یکی بودن خود با پدر تأکید نمود. «پسر از خود هیچ نمی تواند کرد مگر آنچه ببند که پدر به عمل آرد، زیرا که آنچه او می کند، همچنین پسر نیز می کند.» (آیه ۱۸) مسیح در واقع می گفت: «پدر و من یک هستیم. ما با هم کار می کنیم.»

یکی بودن پدر و پسر در دعای کاهنانه عیسی مسیح به جهت همه مومنین، کاملاً هویدا است: «نه برای اینها فقط سوال می کنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد. تا همه یک گردند چنانکه تو ای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در ما یک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی. و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنانکه ما یک هستیم.» (یوحنا ۱۷: ۲۰ - ۲۲) بین پدر و پسر نوعی صمیمیت، نزدیکی و مشارکت مقدسی وجود داشت.

پدر پسر خود را دوست دارد

مسیح در رابطه با خدا چه مطلب دیگری یاد داد؟ اینکه «پدر پسر را دوست می دارد» (آیه ۱۹). مسیح از محبت پدر به خوبی آگاه بود، برای اینکه دعای کاهنانه خود را ادامه داده و گفت: «من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بدانند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی. و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نموده‌ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.» (یوحنا ۱۷: ۲۳ و ۲۶). محبت پدر به پسر ریشه محبت ما مومنین به یکدیگر است.

پدر پسر را برکت می دهد

پدر نه فقط پسر را دوست دارد، بلکه «هرآنچه خود می کند بدو می نماید.» (یوحنا ۵: ۱۹) وحدت بین پدر و پسر منتج به گفت و شنودی می گردد که از هر جهت عالی و کامل است. مثلاً، مسیح از تمامی جزئیات نقشه نجات الهی خبر داشت، ولی بخاطر آن شادی‌ای که در پیش روی او بود، رنج صلیب را به هر حال متحمل شد (عبرانیان ۱۲: ۲).

آن شادی چه بود؟ دعای کاهنانه عیسی بر این رابطه الهی باز نور می افکند. آن شادی، سرور یافتن جلال بود که عیسی آن را بدین طریق بیان داشت: «من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم. و الان توای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.» (یوحنا ۱۷: ۴ - ۵) عیسی با نشان دادن صفات خدا و انجام تمامی آنچه که اراده او بود، خدا را در روی زمین جلال داد. به همان شکل، ما نیز زمانی که

صفات الهی را از خود به دیگران می‌تابانیم و در تمامی کارهای خود اراده او را بجا می‌آوریم، خدا را جلال می‌دهیم.

پدر به پسر خود اقتدار می‌بخشد

مسیح از چه نوع اقتداری برخوردار است؟ بزرگترین اقتدار:

«زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی‌کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است. تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می‌دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است. زیرا همچنان که پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد. و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکند زیرا که پسر انسان است.»
(یوحنا ۵: ۲۱ - ۲۲، ۲۵ - ۲۶)

پدر اقتدار و قدرت را به پسر داد که حاکمیت داشته باشد، سلطنت کند و داوری نماید. پسر همراه پدر در زمان آخر، در آن روز رستاخیز بزرگ، مردگان را زنده خواهد ساخت.

پدر پسر را احترام می‌کند

اقتداری که پسر از آن برخوردار است، به همان اندازه اقتدار پدر می‌باشد. بنا به سخن مسیح، هدف این است که «همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می‌دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد، احترام نکرده است. آمین آمین به شما می‌گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.» (یوحنا ۵: ۲۲ - ۲۳). تمام آنها که به خدا ایمان می‌آورند، به همان شکل که او خود را به آنها ظاهر کرده است، به عیسی نیز ایمان خواهند آورد. این امکان برای هیچکس وجود ندارد که به سخنان پدر ایمان آورد، ولی از پسر روی برگرداند. چنین احترام و حرمتی به خداوند ما عیسی مسیح نهاده شده است.

متعلق به خانواده خدا بودن

خدا نه فقط برای پسر، پدر است، بلکه پدر همه ایمانداران نیز می‌باشد. «جی.آی. پکر» چنین می‌نویسد:

اگر تمامی تعالیم عهد جدید را در یک عبارت ساده خلاصه کنید و از آن سخن بگویید، همانا مکاشفه پدری خالق قدوس است. و اگر تمامی مذهب عهد جدید را هم بخواهید خلاصه کنید، شناخت خدا به عنوان پدر قدوس خواهد بود. اگر می‌خواهید کسی را به امتحان کشید و از چگونگی مسیحیت او آگاه گردید، ببینید در فکر خود تا چه حد، خود را فرزند خدا می‌داند و خدا را پدر خویش می‌شمارد.

اگر این اندیشه، پرستش و دعاها و تمامی زندگی او را کنترل و به پیش نمی‌برد، به این معنی است که مسیحیت را ابداً درک نکرده است. زیرا هر آنچه که مسیح بدان تعلیم داد، هر آنچه که عهد جدید را واقعا جدید و بهتر از عهد قدیم می‌نماید، هر آنچه که در مقایسه با یهودیت، مسیحی است، همه در این شناخت خلاصه می‌گردند: پدر بودن خدا. «پدر» نامی مسیحی برای خدا است. (از کتاب شناخت خدا)

پولس در رومیان ۸: ۱۴ - ۱۷ از پذیرفته شدن ما به خانواده خدا، آن هم به عنوان فرزند سخن می‌راند:

«زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خداوند. از آنرو که روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به آن ابا یعنی ای پدر ندا می‌کنیم. همان روح بر روحهای ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم. و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم‌ارث با مسیح، اگر شریک مصیبت‌های او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم.»

«آبا» واژه‌ای آرامی به معنی «بابا» و «پدر» است. واژه‌ای است بسیار شخصی که از خود اعتماد، وابستگی، صمیمیت، نزدیکی و محبت را منعکس می‌نماید. ما روزی گناهکار بودیم و در ترس زندگی می‌کردیم؛ اکنون فرزندان پدر آسمانی هستیم و تحت محافظت او زندگی می‌کنیم. زمانی غریب و اجنبی بودیم؛ ولی اکنون از دوستان بسیار نزدیک به شمار می‌رویم. فرزند خواندگی ما به این معنی است که می‌توانیم به حضور عظمت خدا بیاییم و او را «بابا» و پدر خطاب کنیم. این نقش روح‌القدس، سومین شخصیت تثلیث اقدس است که چنین نزدیکی و صمیمیتی بین ما و پدر ایجاد می‌کند. او ما را به حضور پدر می‌کشاند تا در مشارکتی نزدیک و صمیمی با او قرار داشته باشیم؛ نه با ترس، بلکه با آزادی و یقین. این امر درددل با خدا را بسیار آسان می‌نماید و

می‌توانیم نگرانی‌هایی را که در اعماق قلوب ما لانه کرده‌اند، با او به راحتی در میان گذاریم. می‌توانیم به او بگوییم: «احتیاج دارم با تو در رابطه با این احتیاج صحبت کنم.»

نویسنده رساله عبرانیان در مورد نزدیکی و صمیمیت ما با خدا بدین شکل سخن می‌گوید:

زانرو که چون مقدس کننده و مقدسان همه از یک می‌باشند، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند. چنانکه می‌گوید: «اسم تو را به برادران خود اعلام می‌کنم و در میان کلیسا تو را تسبیح خواهم خواند. (عبرانیان ۲: ۱۱ - ۱۲)

عیسی ما را برادران و خواهران می‌خواند و خود را با ما دست به دست می‌بیند که ایستاده‌ایم و همه با هم خدا را ستایش می‌کنیم.

یک تمثیل در رابطه با فردا

در کتاب لوقا عیسی داستانی تعریف می‌کند که به عنوان «مثل پسر گمشده» معروف است. (لوقا ۱۵: ۱۱ - ۳۲). عنوان این مثل قدری غلط انداز است، زیرا تمرکز مثل بر روی پدر مهربان است، نه پسر گناهکار. این مثل پدر بودن خدا را به طریقی بسیار عملی در مقابل چشم انسان قرار می‌دهد و ما را کمک می‌کند که خدا را آنطور که هست، ببینیم.

پسر متمرّد

این مثل از پدری سخن می‌گوید که دو پسر دارد. پدر با اینکه هنوز زنده بود، پسر کوچک سهم خود را از میراث او می‌طلبد. (سهم او یک سوم دارائی پدر می‌شد، زیرا پسر کوچکتر بود.) معلوم است که چنین درخواستی از جانب او اهانت بزرگی به شمار می‌رفت. در واقع در فرهنگ خاورمیانه، این درخواست به مثابه آرزو کردن مرگ کسی بود.

هنوز از دریافت سهم خود چندان نگذشته بود که پسر کوچکتر به فکر سفر به دیاری دیگر افتاد. و در آنجا تمامی ارث پدری را «به عیاشی» (آیه ۱۳) تلف کرد. گرچه از چگونگی تلف شدن این ارث دقیقاً چیزی نمی‌دانیم، ولی تا همینقدر معلوم است که پسر کوچکتر به دنبال نوعی زندگی بود که در آن هیچ محدودیتی نباشد.

اینجا بود که پسر کوچکتر با دو مصیبت همزمان روبرو شد. بعد از تلف کردن تمامی آنچه که داشت، قحطی بزرگی بر آن سرزمین آمد و او را شدیداً محتاج نمود. از آنجا که غذا بسیار اندک و گران بود، کسی مجانی به او غذایی نمی‌داد. در نتیجه در نزد یکی از اهالی آن شهر به کار مشغول

شد و او هم این پسر را به مزرعه خود فرستاد تا خوکها را غذا دهد، خوکهایی که از نظر قوانین مذهبی یهود نجس به شمار می‌رفت.

اینطور که معلوم است، هیچکس به این شخص غذایی به جهت خوردن نداده بود. می‌بایست اول کار می‌کرد. شاید هم ارباب، ارزش خوکها را بیشتر از جان انسان می‌دانست و فکر می‌کرد که این خوکها را هم می‌توان خورد، و هم می‌توان به سود فروخت. پسر قحطی زده چنان گرسنه بود که می‌خواست با غذای خوکها خود را سیر کند!

پدر فیاض

بالاخره خوابهای طلایی پسر به پایان رسید و به خود آمد: «چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می‌شوم.» (آیه ۱۷). مزدوری که در اینجا سخن از آن می‌رود، نه غلامان خانه بودند و نه کارگران قراردادی. این افراد روزمزدی به کار گرفته می‌شدند. سخن پسر کوچکتر در واقع چنین بود: «حتی کارگران گذری هم که پدرم آنها را برای یک روز به کار می‌گیرد، به اندازه کافی غذا برای خوردن دارند.»

این وضعیت اسفناک او را به توبه کشاند. مسئولیت اعمال خود را پذیرفت و گفت: «برخاسته نزد پدر خود می‌روم و بدو خواهم گفت: ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام، و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، مرا چون یکی از مزدوران خودبگیر.» (آیات ۱۸ و ۱۹). این سخن چیزی نبود که بخاطر یافتن غذا و سیر کردن شکم از زبان او درآید، بلکه اعترافی بود که از اعماق قلب او سرچشمه می‌گرفت. بسیار متأسف بود، نه بخاطر غذا و پول، بلکه بخاطر آنچه که انجام داده بود. با گفتن این سخن که به آسمان گناه کرده است، می‌پذیرفت که بر علیه خدا مرتکب گناه شده است.

پسر کوچکتر، خوار و توبه کار «برخاسته به سوی پدر خود متوجه شد.» (آیه ۲۰). به گفته عیسی توجه کنید. عیسی نگفت که پسر به دهکده، مزرعه و خانه خودشان برگشت، بلکه به سوی پدر. عیسی با این سخن روی رابطه پدر و پسر تأکید می‌گذاشت.

پسر کوچک هنوز در آن دورها بود «که پدرش او را دیده، ترحم نمود و دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده، بوسید. پسر وی را گفت: ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.» (آیات ۲۰ و ۲۱) ولی پیش از آنکه از عهده این گفته برآید که «مرا چون یکی از مزدوران خودبگیر»، پدر امر به ضیافت داد. پدر آسمانی ما همینگونه است. چنان نگران و چشم براه بازگشت ماست که ما را در آغوش می‌گیرد و قبل از اینکه تمامی کلمات توبه آمیز از دهان ما بیرون ریزند، ما را می‌بوسد.

پدر به غلامان خود گفت: «جامه بهترین را از خانه آورده بدو بپوشانید و انگشتری بر دستش کنید و نعلین بر پایهایش، و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نماییم. زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد.» (آیات ۲۲ - ۲۴) پدر در روح بخشش برای پسر خود، بهترین آنچه را که داشت، آماده کرد. به همان شکل، خدا همانند پدری است که تمامی فرزندان توبه‌کار خود را عمیقاً دوست دارد. آنها را به آغوش می‌کشد، بخاطر آنها شادی می‌کند، و بهترین خود را به آنها عطا می‌نماید.

رابطه پدر با مومنین

در یوحنا ۵ دیدیم که عیسی از رابطه نزدیک و صمیمی پدر با پسر صحبت می‌کند. همان دروسی که مسیح در یوحنا ۵ در رابطه با پدر تعلیم داد، در مثل پدر با گذشت نیز نمایان است. نکته مهم این است: محبتی که خدا به ما دارد، از محبتی که به پسر دارد، کمتر نیست. بیایید به این مطلب نگاهی بیندازیم.

پدر با فرزندان خود یکی است

در مثل بالا، پسر کوچکتر خود را آماده کرده بود که از عدم لیاقت خود به پدر بگوید: «دیگر شایسته آن نیستم که پسر توخوانده شوم». ولی زمانی که به منزل رسید، پدر بخاطر برگشت او ضیافت ترتیب داد و از او با لفظ «این پسر من» (آیه ۲۴) یاد کرد. پدر آسمانی، به همان شیوه، گنهکاری را هم که از روی توبه به نزد او می‌آید و بخشش می‌طلبد، متعلق به خود می‌داند و فرزند خطاب می‌کند. مسیح با این سخن بر یکی بودن ما با پدر تأکید گذارد: «در خانه پدر من منزل بسیار است و الا به شما می‌گفتم. می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم» (یوحنا ۱۴: ۲). می‌بینید که مسیح از یک خانه سخن می‌گوید، خانه‌ای که اتاق‌های بسیار دارد. و این خانه، خانه پدر است. آسمان همانند خیابانی که در دو طرف آن کاخهای بزرگ و بلند باشند، نیست. ما مومنین در خانه پدر زندگی خواهیم کرد، زیرا با او یکی هستیم و اعضای خانواده او به شمار می‌رویم.

پدر فرزندان خود را دوست دارد

پدر، پسر کوچک خود را زمانی که «هنوز دور بود»، دید (لوقا ۱۵: ۲۰) آنطور که معلوم است، از زمان ترک منزل، پدر همیشه چشم براه بازگشت پسر خود بوده است. پدر با دیدن فرزند در آن دورها، در خود ترحم و شفقت احساس کرد و «دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده، بوسید.» (آیه ۲۰) این پدر بود که جهت محبت کردن پسر خود پیشقدم شد. پدر منتظر نشد که

پسر آنچه را که از قبل آماده کرده بود، به زبان آورد. به خود نگفت: «نمی‌دانم زمانی که بدینجا برسد، چه می‌خواهد بگوید؟ این وضعیت را چگونه می‌خواهد توجیه کند؟» ما این پیشقدمی خدا را در مثل گوسفند گمشده نیز می‌بینیم:

«کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را در صحرا نگذارد و از عقب آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟ پس چون آن را یافت به شادی بر دوش خود می‌گذارد.»

هر شبان به دنبال گوسفند گمشده خود می‌گردد و این کار را از روی محبت می‌کند نه وظیفه. پدر نیز همانند شبانی که به دنبال گوسفند گمشده خود می‌گردد، در وجود خود از شفقت و مهربانی به هیجان آمد. دوان دوان به پیشواز پسر رفت و او را به آغوش کشید و غرق بوسه کرد. پدر آسمانی ما، ما را به همان شیوه دوست دارد. برخی از مومنین یک گناه را بارها و بارها توبه می‌کنند و در باور این مطلب مشکل دارند که پدر آنها را دوست دارد و گناهانشان را می‌بخشد. ولی این شک و ترس بر اساس تعالیم کتابمقدس نیست، زیرا پدر، ما را نه فقط قبول می‌کند، بلکه به جهت در آغوش کشیدن و محبت ما دوان دوان به پیشواز می‌آید.

بگذارید داستانی را برایتان تعریف کنم. این داستان درباره ایماندار است که می‌میرد و به آسمان می‌رود. پدر در محبت خود، او را به آغوش می‌کشد و می‌گوید: «پسرم، منتظرت بودم.» و با هم به زندگی او و طریقی که بدان حیات خود را سپری کرده است، نگاه می‌کنند. شخص ایماندار می‌بیند که در زندگی خود لحظاتی هست که رد پاهای دو نفر روی خاک هست و در برخی مواقع هم فقط رد پای یک نفر. از این رو می‌پرسد: «پدر، رد پاهای دو نفر را می‌فهمم. آنها موقعی بودند که تو در زندگیم با من بودی. ولی چرا در برخی مواقع فقط رد پای یک نفر بود؟» پدر لبخند می‌زند و در جواب می‌گوید: «آن رد پاها موقعی بودند که تو را بر دوش خود حمل می‌کردم.» پدر، این چنین است. فرزندان خود را دوست دارد. با آنها راه خواهد رفت. و اگر لازم باشد، آنها را بر دوش خود حمل نیز خواهد نمود.

پدر فرزندان خود را برکت می‌دهد

روزی از «آبراهام لینکلن» پرسیدند که بعد از شکست ایالت‌های شورشی جنوب آمریکا، با آنها چه خواهد کرد؟ لینکلن جواب داد: «با آنها طوری رفتار خواهیم کرد که انگار هیچ کار نابجایی انجام نداده‌اند؟»

در مثل، پدر نیز بدین طریق جواب می‌دهد. زیرا به غلامان دستور می‌دهد: «جامه بهترین را از خانه آورده، بدو بپوشانید.» (لوقا ۱۵: ۲۲). چرا بهترین جامه؟ زیرا در نزد مردم آن روز نشاندهنده تعلق او به خانواده بود.

شاید فکر کنید که پسر شایستگی چنین برکتی را نداشت. ولی نکته مهم این نیست. نکته مهم در ذات و طبیعت خداست. اگر خدا به ما آنچه را که شایستگی آن را داریم، می‌داد. تا به الآن محو شده بودیم. عجب محبت خدا در این است. علیرغم آنچه که انجام داده‌ایم، او با ما همانند فرزندان رفتار می‌کند که انگار هیچ کار غلطی از آنها سر نزده است.

پدر به فرزندان خود اقتدار می‌بخشد

پدر دستور می‌دهد که بر انگست فرزند خود انگشتر نهند. (آیه ۲۲). بر روی نگین این انگشتر علامت خانوادگی آنها حک شده بود که اقتدار فامیلی را نشان می‌داد. اگر خانواده امری را به شکل رسمی انجام می‌داد، بر لاک آن این انگشتر فشار داده می‌شد و با آن مهر می‌گردید. اگر این انگشتر را با خود داشتید، می‌توانستید از جانب خانواده با اقتدار صحبت کنید.

آیا خدا به ما به عنوان فرزندان خود اقتدار بخشیده است؟ بلی. مسیح این مطلب را با این سخن به شاگردان خود تأیید نمود: «شما شاهدان من خواهید بود.» (اعمال ۱: ۸). پولس این مطلب را چنین بیان می‌دارد: «پس برای مسیح ایلچی هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ می‌کند.» (۲قرنیتان ۵: ۲۰). ما از این اقتدار برخوردار هستیم که از جانب خدا عمل کنیم و در مورد او با دیگران صحبت نماییم. روزی ما از این اقتدار هم برخوردار خواهیم شد که حتی دنیا و فرشتگان را نیز داوری کنیم (۱قرنیتان ۶: ۲ - ۳)

پدر فرزندان خود را احترام می‌کند

پدر به غلامان دستور داد که به جهت پاهای پسر کفش بیاورند. برده‌ها بودند که پا برهنه راه می‌رفتند. پدر می‌خواست که با فرزند او به احترام رفتار شود. پدر دستور به ضیافت هم داد که معمولاً شامل مهمانی و موسیقی و رقص بود. او می‌خواست همه در این حرمت به پسر به او ملحق شوند، پسری که از یک لحاظ مرده به حساب می‌آمد و اکنون زنده بود.

پدر آسمانی از ما طلب می‌کند که با او در رابطه‌ای صمیمی و نزدیک باشیم. گرچه گاهی از او کنار می‌کشیم، ولی او همیشه آماده است که ما را با آغوش باز بپذیرد و بیش از آنچه که لیاقت داشته باشیم و یا تصور کنیم، به ما عطا نماید. عجیب نیست که یوحنا رسول می‌فرماید: «ملاحظه

کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم؛ و چنین هستیم و از این جهت دنیا ما را نمی شناسد زیرا که او را نشناخت.» (۱ یوحنا ۳: ۱).
خدا همانند چیست؟ او پدر مهربان ماست. آیا در مورد او، شما نیز چنین فکر می کنید؟